

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت اخلاقی هفته

این روایت شریفه‌ای که مقداری از آن را خواندیم یک مقدارش باقی مانده؛ می‌فرماید و فرض علی الرجلین أن لا یمشی بهما إلی شیء من معاصی الله و فرض علیهما المشی إلی ما یرضی الله (عزوجل)، می‌فرمایند آنچه بر رجلین واجب است این است که مشی به مکانی که در آن مکان معصیت خدای تبارک و تعالی واقع می‌شود انجام ندهد و همچنین مشی کند به سوی مکانی که یرضی الله عزوجل، برای پا مثل بقیه‌ی اعضا و جوارح یک امر حرام است و یک امر واجب است، آنچه حرام است مشی به سمت گناه است حرکت به سوی اینکه گناهی را بخواهد انجام بدهد، حرکت به سوی مجلسی که آن مجلس برای اسلام ضرر دارد، خدای ناکرده موجب معصیت خود انسان در آن مجلس می‌شود. از طرف دیگر مجلسی که برای اسلام مفید است مثل مجلس درس، این رجلین وقتی که انسان صبح به وسیله‌ی اینها به سوی مجلس درس و بحث می‌آید، داریم واجبش را انجام می‌دهیم و قیامت همین را برای ما شهادت خواهد داد.

بعد امام (علیه السلام) در روایت به این آیه تمسک می‌کنند و لا تمش فی الأرض مرحاً إنک لن تخرق الأرض و لن یبلغ الجبال طولا در زمین با حالت مرح راه نرو، مرح آن خشنودی‌ای است که برای انسان بی‌اختیاری و مستی و غرور بیاورد، اگر انسان به یک حالتی برسد که همه را مادون خودش بداند ولو در آیه شریفه می‌فرماید **وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا** ولی مشی که موضوعیت ندارد، این معنای تحت اللفظی‌اش این است که با حالت غرور نرو، با حالت خوشحالی که موجب به غرور می‌شود انسان راه نرود، برای مرح معانی مختلفی کردند مثل نخوت، سرمسی، خوشحالی مغرورانه، گاهی اوقات بعضی‌ها هم به بی‌اعتنائی به مردم، وقتی انسان با این وضع راه برود به دیگران بی‌اعتنا می‌شود، خوشحالی وقتی از حد گذشت انسان به این حالت می‌رسد که غرور او را می‌گیرد وقتی غرور او را گرفت دیگران در نزد او بی‌ارزش می‌شوند.

حالا یک بحث این است که این چه ارتباطی با ماقبل دارد؟ و فرض علی الرجلین، بگوئیم در این آیه هم خدای تبارک و تعالی این مشی را نهی کرده، رجلینی که انسان به وسیله‌ی آن حالت مرح را داشته باشد اصلاً حق ندارد با آن راه برود، حق ندارد از این رجلین استفاده کند، رجلینی که این حال متکبرانه را برای انسان بخواهد به فعلیت برساند و نشان بدهد این تضييع حق او هست و این برای او حرام است.

خدای تبارک و تعالی می‌فرماید اینطوری در زمین راه نرو **إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ** تو به هر مرتبه‌ای هم بررسی نمی‌توانی زمین را خرق کنی و بشکافی! و از نظر بلندی و طول به جبال نمی‌رسی، واقصد فی مشیه باز یک آیه ی دیگری هم که مربوط به مشی است، **وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ** در راه رفتن اعتدال داشته باش که این کنایه از ... ولو معنای تحت اللفظی‌اش این است که نه خیلی آهسته برود و نه تند برود، انسان معتدلانه راه برود ولی دلالت بر این دارد که بر مجموعه‌ی زندگی انسان باید معتقد باشد، **وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ** صدا را کوتاه کن، **إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ** که آنکر اصوات صوت حمیر است.

امام (علیه السلام) راجع به مشی دو مطلب فرمود: یکی نهی و دیگری ایجابی. برای نهی‌اش به لا تمش تمسک کرده و برای ایجابی‌اش به واقصد فی مشیک، معلوم می‌شود بالأخره این مشی که به وسیله‌ی رجلین انجام می‌شود در یک مواردی نهی دارد و در یک مواردی امر دارد، باید اینها را مراقبت کنیم که درست انجام شود و قال فیما شهد به الأی و الارح؟؟ اربابها من تضییقها؟؟؟ باز امام (علیه السلام) می‌فرمایند این آیه از آیاتی است که دلالت بر شهادت اینی و ارجل دارد، الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَعْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ فهذا أيضاً مما فرض الله على اليدين و على الرجلين و هو عملها و هو من الايمان، یعنی این تکلم ایدی و شهادت ارجل از اعمال اینهاست و این عمل در روز قیامت بروز می‌کند. فهذا أيضاً مما فرض الله على اليدين و هو عملها و هو من الايمان یعنی اینکه اینها روز قیامت هم این شهادت را می‌دهند از آثار ایمان اینهاست.

و فرض على الوجه السجود له بالليل و النهار فى مواقيت الصلاة، بر صورت چه چیز واجب است؟ سجود برای خدا تبارک و تعالی باللیل و النهار فى مواقيت الصلاة فقال يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، بعد که ما فرض الله على اللسان على الاذن على العين على الايدي على الرجلين و على الوجه، همه‌ی اینها را بیان فرمودند می‌فرمایند فهذه فريضة جامعة على الوجه و اليدين و الرجلين البته این آیه را اشاره می‌کند و می‌فرماید این آیه‌ای که الآن خواندیم، ركوع، سجده، واعبدوا ربكم وافعل الخير، این فريضه‌ی جامعی بر وجه و یدین و رجلین است و قال فى موضع آخر و وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا إلى أن قال، معلوم می‌شود روایت باز یک مقداری بوده که راوی اینها را بیان نمی‌کند.

عمده این تتمه‌ی روایت است فمن لقي الله حافظاً لجوارح موفياً كل جارحة من جوارح ما فرض الله عليها، اگر کسی خدا را در قیامت ملاقات کند در حالی که جوارح خودش را حفظ کرده و هر جارحه‌ای را، آنچه را خدا بر آن جارحه واجب کرده توفیه کرده یعنی حقش را به جا آورده، لقي الله عزوجل مستكماً لايمانه، این آدم کامل الایمانی است، حالا ببینید چقدر ایمان سخت است، اسلام آسان است و با شهادتین انسان می‌گوید ولی ما فرض الله على الفؤاد را خواندیم، سیما خودم را عرض می‌کنم باز باید مکرر بنشینیم این روایت را ببینیم بگوئیم ما فرض الله على الفؤاد چقدر در فؤاد ما هست، چقدر این فريضه را انجام دادیم؟ ما فرض الله على العين، على الاذن، على اللسان، على الايدي على الوجه على الارجل، اینها را یکی یکی در مورد خودمان پیاده کنیم بسیار بسیار مشکل است. در این روایت می‌فرماید اگر کسی هر جارحه‌ای را آنچه را که خدا برایش واجب کرده رعایت کند و محقق کند روز قیامت مستكمل الایمان خواهد شد، خدا را ملاقات می‌کند با یک ایمان کامل. و هو من أهل الجنة و من خان فى شيء منها اما اگر کسی در یک چیزی از اینها خیانت کند، فرائض اینها انجام نشود أو تعدى مما أمر الله عزوجل فيها یا تعدى کند از آنچه که خدا در مورد اینها امر کرده.

حالا چه فرقی می‌کند این دو تا، من خان فى شيء منها، خان باید این رجل را ببرد برای جایی که رضای خدا هست، خان ببرد در جایی که معصیت خداست این معنای خیانت است، تعدى مما أمر الله عزوجل فيها از آنچه که خدا امر کرده تعدى کند، اگر این را عطف تفسیر بگیریم اشکالی ندارد تعدى همان خیانت است! اما اگر عطف تفسیری نباشد حتماً نکته‌ی دیگری را می‌خواهد بیان کند خان فى شيء منها أو تعدى مما أمر الله عزوجل فيها باید یک نکته‌ی دیگری در آن باشد لقي الله ناقد الایمان، این خدا را ملاقات می‌کند در حالی که ایمانش ناقد است، دو مرتبه راوی می‌گوید إلى أن قال، معلوم می‌شود نکاتی در روایت بوده و امام فرموده و بتمام الایمان دخل المؤمنون الجنة، وقتی ایمان کامل شد انسان وارد بهشت می‌شود و بالنقصان دخل المفرطون النار وقتی ایمان ناقص شد انسان استحقاق آتش پیدا می‌کند، ما باشیم و این روایت واقعاً شرط ورود به بهشت خیلی مشکل است.

این روایت که واقعاً مشحون از آیات بود این همه آیات شریفه را امام (علیه السلام) در این روایت استدلال کردند که خود همین برتری ائمه (علیهم السلام) بر همه‌ی مذاهب یکیش استناد به قرآن است، این مقداری که ائمه ما در فقه، اخلاق، اعتقادات، به قرآن استدلال کردند تمام استدلال‌های ائمه اربعه‌ی اهل سنت را که جمع کنند به اندازه‌ی این نمی‌رسد! اصلاً این مطلب روشن است. این خودش از برجستگی‌های شیعه است و یکی از راههای اثبات حقانیت شیعه است، یکی از علمای اهل سنت این اواخر پیش من آمده بود (در مرکز فقهی) یک مطلبی را گفت که ما یک تقسیم‌بندی داریم به نام اصول، فروع و مستحب.

بعد گفت از جمله چیزهایی که ما در اصولمان داریم این است که حبّ علی بن ابیطالب و اهل بیت از واجبات است و بغض اینها کفرآور است، این جزء اصول ماست در فلان کتاب روایی ما، روایات متعدد دارد، من گفتم شما اجازه بدهید من یک سؤال از شما بکنم گفتم این روایات که همه هم نبوی هست، پیامبر فرمودند حبّ اهل بیت (علیهم السلام) واجب است آیا پیامبر ارائه کرده یک حب قلبی نفسانی عاطفی را که انسان فقط در قلبش اینها را دوست داشته باشد، یا اینکه این حبّ حجّیت اموال اینهاست، ملازم با لزوم تبعیت از اینهاست؟ اول در جواب یک حرفی زد و گفت بالأخره ما نمیتوانیم بگوئیم قول اینها قوی‌تر از قوی رسول اکرم هست یا از قول خدا، گفتم کسی چنین حرفی نزده، این یک نسبت باطلی است و بالأخره آخر الامر مسئله را قبول کرد.

خود همین که در روایات این همه ائمه ما به قرآن استدلال می‌کنند باز من در بعضی از جلسات گفتم شما می‌گوئید ما قرآن را قائل به تحریفیم، چقدر ما در فقه و اعتقاداتمان، در اخلاقیاتمان، ائمه ما به قرآن تمسک کردند، شما چقدر به قرآن تمسک دارید؟ قرائت‌تان بله، هزاران برابر ما هست و قبول داریم ولی تمسک‌تان چقدر به قرآن است؟

علی ایّ حال این یکی از روایات بسیار خوب است، گاهی اوقات وقت می‌کنید این روایت را مرور کنید، به یک بار و ده بار، نمی‌شود ختم شود، هر بار یک نوری از این روایات در قلب انسان تابیدن پیدا می‌کند و برای هدایت انسان مؤثر است. خدای تبارک و تعالی همه‌ی ما را موفق به رعایت این فرائض^[1].

خلاصه مباحث گذشته

بحث به اینجا رسید که این آبی که ما در قلّت و کرّتش شک داریم اگر ملاقات با یک نجس پیدا کرد، ما عرض کردیم آن قاعده‌ای که مرحوم نائینی فرمودند را مورد بحث قرار دادیم و بپذیریم اما اشکال عمده اش این است که بر ما نحن فیه تطبیق نمی‌کند. در ما نحن فیه ما یک عامی نداریم بگوئیم هر آبی که ملاقات با نجس پیدا کند منفعل است و نجس هست الا اینکه کُر باشد و بعد بگوئیم اگر کُریت احراز نکردیم باید قائل به عدم انفعال شویم، گاهی قائل به انفعال و نجاست شویم، در نتیجه در خود ما مسلم قاعده‌ی طهارت جاری می‌شود حالا یا استصحاب طهارت.

می‌گوئیم این آب قبل از ملاقات با نجس مسلم پاک بوده، الآن که با نجس ملاقات کرده نمی‌دانیم قلیل است یا کثیر، باز استصحاب طهارت می‌کنیم، یا اصاله الطهاره را در آن جاری می‌کنیم. که گفتیم کثیری از بزرگان همین نظر را دارند الا مرحوم آقای نائینی، مرحوم آقای حکیم و مرحوم آقای خوئی، بر حسب آنچه در حاشیه عروه آمده. اما این طرف قضیه که اگر ما با این آب یک شیء نجسی را شستیم مرحوم سید می‌فرماید که این پاک نمی‌شود، چرا؟ دلیلی که می‌توانند اقامه کنند یا این است که بگوئیم اینجا این شیء قبلاً نجس بوده الآن که آمد با این آب شسته شد شک می‌کنیم آیا نجس است یا نه؟ بقاء نجاستش را استصحاب می‌کنیم.

اجرا و عدم اجرای اصل سببی و مسببی در مانحن فیه

سؤال که اینجا مطرح است این است که آیا بین این مغسول له و بین این آب مسئله‌ی سببی و مسببی مطرح نیست آیا نمیتوانیم بگوئیم این آب را شک داریم در طهارت و نجاستش، اگر اصاله الطهاره را جاری کردیم می‌شود طاهر و بگوئیم این شیء نجس هم که شسته شد باید پاک شود، بعبارة آخری شما در این اصل سببی و مسببی ... می‌گوئیم با وجود جریان اصل در سبب ما بقاء کرّیت را استصحاب می‌کنیم و دیگر نوبت به این نمی‌رسد.

این مثال معروف دو تا اصل سببی و مسببی است و هر دوی آن استصحاب است اما در ما نحن فيه استصحاب عدم طهارت یعنی استصحاب بقاء نجاست در این لباس نجس هست، سر جای خودش، شک در اینکه این لباس نجس شسته شد یا نه؟ مسبب از این است که آیا این آب پاک بوده یا پاک نبوده؟ اگر گفتیم این آب پاک هست باید این هم پاک شده باشد.

آیا اینجا آقایان می‌گویند آنچه که ما در سببی و مسببی می‌گوئیم جائیست که هر دوی آن استصحاب باشد، یعنی استصحاب در سبب مقدم بر استصحاب در مسبب است؟ اما اگر مسبب استصحابی شد و سبب یک چیزی مثل اصالة الطهارة شد نه استصحاب طهارت، قاعده‌ی طهارت شد اینجا آن استصحاب در مسبب مقدم می‌شود بر این قاعده‌ی طهارت، این حرف پیداست که قابل قبول نیست یعنی وقتی ما می‌گوئیم در شک در سبب و مسبب با اجرای اصل در سبب دیگر نوبت به مسبب نمی‌رسد فرقی نمی‌کند هر دوی استصحاب باشد یا سبب اصالة الطهارة باشد و مسبب استصحاب باشد، بالأخره قانون ما در شک در سبب و مسبب این است که با از بین رفتن شک در سبب، شک در مسبب از بین می‌رود، شارع اگر اینجا گفت اصالة الطهارة را جاری کن آن شکی که شرعاً مسبب از این شک است، شارع نباید بگوید دو مرتبه اصل جاری کن، خود شارع وقتی می‌گوید در سبب جاری کن دیگر مجالی برای او نیست، پس از این نظر فرقی نمی‌کند هر دو استصحاب باشد یا مسبب استصحاب باشد و سبب اصالة الطهارة، اگر این شد و اگر از جهت کبروی حل کردیم می‌گوییم ما با اصالة الطهارة می‌گوئیم این آب پاک است، اگر آمدیم همین آب پاک را روی شیء نجس لااقل دو بار ریختیم، دست ما با بول اگر نجس شده بود همین آب را اگر دو بار روی آن ریختیم باید پاک شده باشد!

حالا خود این آب مسلم نجس نیست، اگر آمدیم با این دو بار، یعنی اگر واقعاً این قلیل باشد مسلم این را شسته، اما بحث این است که اگر آمدیم یک لباس نجس را داخل این آب کردیم و با این آب مغسول شد، مسلم خود آب نجس نمی‌شود، یعنی طبق همان اصالة الطهارة‌ای که جاری کردیم اما آیا این لباس شسته می‌شود یا خیر؟ اینجا ما یک اصلی داریم و آن این است که اصل عدم وقوع مطهر بر این شیء مغسول است نمی‌دانیم چیزی که مطهر این هست واقع شده یا نه؟ چون ما نمی‌دانیم این قلیل است یا کثیر؟ اگر قلیل باشد القلیل یا یکون مطهراً، عرض کردم آن فرضی که قلیل را شما دو بار روی آن بریزید مسلم پاک می‌شود و بحثی ندارد اما حالا اگر این را داخل این آب کردید و امتزاج با این پیدا کرد، ما نمی‌دانیم آیا این مطهر این هست یا نه؟

بگوئیم اصل عدم وقوع مطهر است و بعد بگوئیم این شیء به نجاست باقی می‌ماند، می‌گوئیم چطور می‌شود الآن این نجاست باقی می‌ماند و این آب هم پاک است، یعنی در نتیجه شما با این آب نمی‌توانید وضو بگیرید، با همین آبی که این لباس نجس داخلش هست، با این آبی که این لباس نجس داخلش هست می‌توانید وضو بگیرید، می‌توانید این آب را بخورید اما می‌گوئید این لباس هنوز به نجاست باقی است، آقایان می‌گویند چون در احکام ظاهریه تفکیک و انفکاک مانعی ندارد و مواردش هم در فقه زیاد داریم مثل اینکه در یک جایی من یقین دارم که پولی به شما بدهکارم و شما یقین دارید که بدهکار نیستم، بر من دفعش واجب است و بر شما هم اخذش حرام است، و نظیر این در معاملات فراوان دارد انفکاک بین احکام ظاهریه، منتهی همه‌ی حرفها سر همین است که آیا می‌توانیم اینجا بگوئیم اصل عدم وقوع مطهر بر این شیء نجس است؟ یا اینکه ما وقتی اصالة الطهارة را جاری کردیم و خصوصاً اگر آمدیم لوازم این اصول را هم قائل شدیم و گفتیم اصالة الطهارة را می‌گوئیم طاهر، وقتی می‌گوئیم طاهر به این معناست که اگر شیئی با این شسته شود آن هم باید پاک شود.

عدم اجرای اصل سببی و مسببی در مانحن فيه

ظاهراً اینجا مشکل است و نمی‌شود این حرف را زد، اینجا چون ما تردیدمان بین قلیل و کثیر است، در آن مثال سببی و مسببی ما استصحاب کریت می‌کنیم آب کُر مطهر است اما اینجا نمی‌دانیم قلیل است یا کثیر؟ چون تردید بین قَلَّت و کثرت وجود دارد باید همین فرمایش مرحوم سیّد را گفت که این شیء مغسول به وسیله‌ی شستن با این آب پاک نمی‌شود و دلیلش هم اصل وقوع مطهر است، اصل عدم کریت را برایش حالت سابقه نداریم و نمی‌توانیم بگوئیم اصل عدم کریت است اگر اینطور بود که یقین

پیدا می‌کردیم به اینکه خود این آب هم نجس است، می‌گوئیم نمی‌دانیم مطهر بر این مغسول واقع شد یا نه؟ اصل عدم وقوعش است لذا این تفکیک که مرحوم سید کردند درست است و آنچه مثل مرحوم آقای خوانساری و مرحوم والد ما قائل شدند به اینکه این طهارت با آن حاصل می‌شود ملاحظه فرمودید که دلیل روشنی نمی‌توانیم برایش پیدا کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] وسائل الشیعة، ج 15، ص: 166 و 167: فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْيَدَيْنِ لِأَنَّ الضَّرْبَ مِنْ عِلَاجِهِمَا وَفَرَضَ عَلَى الرَّجْلَيْنِ أَنْ لَا يُمَشَى بِهِمَا إِلَى شَيْءٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَفَرَضَ عَلَيْهِمَا الْمَشْيَ إِلَى مَا يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ وَلَا تَمْشِي فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا وَقَالُوا اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ وَقَالَ فِيمَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَيْدِي وَالْأَرْجُلُ عَلَى أَنْفُسِهَا وَعَلَى أَرْبَابِهَا مِنْ تَضْيِيعِهَا لِمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَفَرَضَهُ عَلَيْهَا الْيَوْمَ نَخْتُمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ فَهَذَا أَيْضًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْيَدَيْنِ وَالرَّجْلَيْنِ وَهُوَ عَمَلُهَا وَهُوَ مِنَ الْإِيمَانِ وَفَرَضَ عَلَى الْوُجْهِ السُّجُودَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فِي مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ فَهَذِهِ فَرِيضَةٌ جَامِعَةٌ عَلَى الْوُجْهِ وَالْيَدَيْنِ وَالرَّجْلَيْنِ وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا إِلَى أَنْ قَالَ فَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ حَافِظًا لِحَوَارِجِهِ مُوفِيًا كُلَّ جَارِحَةٍ مِنْ جَوَارِحِهِ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهَا لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُسْتَكْمِلًا لْإِيمَانِهِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَنْ خَانَ فِي شَيْءٍ مِنْهَا أَوْ تَعَدَّى مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا لَقِيَ اللَّهَ نَاقِصًا لْإِيمَانِهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَبِتَمَامِ الْإِيمَانِ دَخَلَ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ وَبِالنَّقْصَانِ دَخَلَ الْمُفْرِطُونَ النَّارَ.